

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Vanguard Woman

زن پیشتان

بهرام رحمانی
۱۹ فبروری ۲۰۲۰

فروغ فرخزاد هنوز زنده است!

بیست و چهارم بهمن ۱۳۹۸، حدود پنجاه و سه سال از خاموشی فروغ فرخزاد می‌گذرد. ما در این مدت، درباره شعرهای فروغ فرخزاد بحث و بررسی می‌کنیم اما با این وجود، هنوز هم حرف‌های ناگفته و کم‌تر بیان شده درباره او زیاد است.

فروغ الزمان فرخ زاد متولد ۸ دی ماه سال ۱۳۱۳ در تهران است. این شاعر نامی ایرانی که به نام‌های فروغ فرخزاد و فروغ شهرت دارد، یکی از شعرای نامدار معاصر ایرانی است. وی در طی حیات خود پنج دفتر شعر منتشر کرد که این اشعار وی از نمونه‌های منحصر به فرد شعر معاصر در زبان فارسی هستند.

وضعیت زندگی و محیط فروغ و جهان بینی او باعث سرودن آثاری شده است که در تاریخ ادبیات ایران بی سابقه است. وجه تمایز شعر فروغ با شعر دیگر شاعران زن معاصر او، رو در روئی با سنت‌ها و باورهای عامه مردم است. او فرزند چهارم یک خانواده نه نفری بود. خانواده‌ای که دیسپلین و خشونت نظامی‌گری بر آن حاکم بود. چهار برادر به نام‌های امیر مسعود، مهرداد و فریدون و دو خواهر به نام‌های پوران و گلو ریا. فروغ هرچند شاعری را از هفت سالگی شروع کرده بود، اما نخستین مجموعه شعر او به نام اسیر به سال ۱۳۳۱ در حالی که هجده سال بیش‌تر نداشت از چاپ درآمد؛ درست یک سال بعد ازدواج او با شاپور. اشعار این دفتر ساده، صمیمی و در محدوده آرزوهای فردی سروده شده است.

او در این مجموعه بی‌پرده و مستقیم ابراز عشق می‌کند و بیشتر به روابط بیولوژیک عاشق و معشوق توجه دارد و هیچ ابائی از بیان احساسات زنانه خود ندارد. او در این دفتر خود را گرفتار دنیائی از سنت‌ها و تعصبات می‌یابد و می‌خواهد تمام محدودیت‌های سنتی را از بین ببرد. فروغ در دوره اول، با خانواده‌ای متوسط و نیمه بورژوازی سر و کار دارد. خانواده پدر و شوهر. او در این خانواده به دنبال آزادی زنان می‌گردد.

دومین مجموعه اش دیوار را در بیست و دو سالگی چاپ کرد (۱۳۳۵)؛ یک سال پس از جدائی از پرویز. در این دفتر نگاه فروغ به هستی و زندگی تغییر یافته و کامل‌تر شده است. این دفتر به دلیل پاره‌ای سنت‌شکنی‌ها مورد نقد سنت‌گرایان قرار گرفت.

فروغ بیست و سه سال بیش‌تر نداشت (۱۳۳۶) که با وجود آن فشارها و ملامت‌ها سومین مجموعه شعرش عصیان منتشر شد. در این مجموعه با رویکردی فلسفی به زندگی و آفرینش نگاه کرده است.

فروغ جوانی خود را در یکی از مهم‌ترین و پرآشوب‌ترین دوره‌های فرهنگی و تاریخی ایران سپری کرد؛ اتفاقاتی، چون جانشینی محمدرضا پهلوی در سال ۱۳۲۰، روی کار آمدن مصدق در اردیبهشت ۱۳۳۱، کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و فرار شاه از جمله رویدادهای مهم زمان فروغ است. مجموعه‌های دیوار و عصیان فروغ نیز در فاصله بین سال‌های ۱۳۳۲-۱۳۴۲ منتشر شد.



فروغ در نامه‌ای دیگر که در شنبه ۳۱ فروردین ۱۳۳۸ به برادرش نوشته بود، نیما را شاعرترین شاعر آن روزگار دانسته و دو شعر از او نقل می‌کند که یکی از آن‌ها این است: باید از چیزی کاست/ تا به چیزی افزود
فروغ درباره‌ی علایق خود به اشعار و دنیای فکری نیما، می‌گوید: «نیما عقیده و سلیقه‌ی قطعی مرا راجع به شعر «ساخت» و یک جور قطعیتی به آن داد. نیما برای من آغازی بود. من که خواننده بودم، حس کردم که با یک آدم طرف هستم، نه یک مشت احساسات سطحی و حرف‌های مبتذل روزانه.»

زنده یاد احمد شاملو، شاعر هم‌عصر فروغ، از قدرت شاعری او ابراز شگفتی کرده است: «شعر فروغ فرخزاد برای من چیز دیگری است. شعر فروغ گاه در نظر من به اعجاز شباهت پیدا می‌کند و من او را در یک مقیاس جهانی از شاعران برجسته این روزگار می‌شمارم... برای من بسیار اتفاق افتاده است که از پاره‌ای خطوط شعر فروغ شگفت زده شده‌ام و یا حتی مدت‌ها طول کشیده است تا بتوانم آن را باور کنم.»

به گفته بسیاری از کشارشناسان و تحلیل‌گران، تأثیر ماندگار آثار فروغ فرخزاد بر ادبیات معاصر ایران انکارناپذیر است. با نگاهی به آثار فروغ فرخزاد، تأثیر او بر ادبیات ایران و جهان و نیز جهانی شدن کار و آثار وی، با عمق افکارش بیش‌تر آشنا می‌شویم. به ویژه در چند دهه‌ای که از خاموشی فروغ می‌گذرد، نویسندگان زیادی به خصوص زنان مهاجر ایرانی در کشورهای غربی، نقش این شاعر را مورد بحث و بررسی قرار داده‌اند و به جوامع جهانی شناسانده‌اند.

تأثیر فروغ هنوز قابل لمس است چرا که بر روی آثارش تحقیق و اشعارش ترجمه می‌شود و به این ترتیب در فرهنگ‌های دیگر مخاطب پیدا دارد.

در مطالعه و بررسی آثار فروغ، پس از دیوار و عصیان به تولدی دیگر می‌رسیم که شباهت‌چندانی به دیگر آثار فروغ ندارد. در تولدی دیگر، ما با افکاری سیاسی، اجتماعی، فلسفی و عاطفی، رو به رو می‌شویم. نمایش فیلم «خانه سیاه است»، سرآغاز حضور فروغ در سینما است.

گفتنی است که فروغ فرخزاد با مجموعه‌هایی به نام اسیر، دیوار و عصیان به سبک شعر نیمائی کار خود را شروع کرد. و بعد از آن به دنبال آشنائی و همکاری با ابراهیم گلستان، نویسنده و فیلم‌ساز مشهور ایرانی، تحول فکری و ادبی در فروغ به وجود آمد. فروغ در بازگشت دوباره به شعر، با انتشار مجموعه‌ای به نام تولدی دیگر، توجه و تحسین

همگان را جلب کرد. آثار و اشعار فروغ به زبان‌های انگلیسی، ترکی، عربی، چینی، فرانسوی، اسپانیایی، ژاپنی، المانی و عبری مورد ترجمه قرار گرفته اند.

اخیرا نیز ترجمه مجموعه پنج کتاب فروغ فرخزاد به نام «باد ما را خواهد برد» جایزه بهترین ترجمه سال ۲۰۱۹ ترکیه را دریافت کرد. مکبوله آراس عیوضی، مترجم مجموعه آثار فروغ فرخزاد توانست جایزه بهترین ترجمه سال ۲۰۱۹ کشور ترکیه را کسب کند. جایزه کتاب‌های جهانی یکی از مهم‌ترین جایزه‌های ادبی ترکیه محسوب می‌شود که ۲۷ سال است هر سال در چند بخش ادبی مانند بهترین رمان، بهترین رمان پولیسی و بهترین ترجمه به آثار برگزیده اهدا می‌شود.

این مراسم که در اوایل بهمن ماه در هتل‌ی در شهر استانبول برگزار شد، شاهد حضور اهل قلم ترکیه از شهرهای مختلف بود تا آثار ادبی چاپ شده در یک سال گذشته را بعد از ارزیابی هیات داوران به مخاطبان معرفی کنند. مجله ادبیات دنیا ۲۷ سال است که به صورت مستمر برگزارکننده این مراسم است و هر ساله با هیات داوران متفاوتی بعد از بررسی هزاران کتاب که از طرف انتشاراتی‌های مختلف چاپ می‌شود، در هر بخش یک کتاب و نویسنده یا مترجم را مورد تقدیر قرار می‌دهد.

مکبوله آراس مترجم آثار فروغ توانست امسال یکی از برگزیدگان این جایزه باشد، او هنگام گرفتن جایزه آن را به کسانی که قبل از او سعی کردند فرهنگ ایران را در ترکیه بشناسانند تقدیم کرد.

عدنان اوزیال چینر، نویسنده و رئیس انجمن صنفی نویسندگان ترکیه هنگام اهدای جایزه به مکبوله آراس عیوضی، گفت: این جایزه به خاطر تلاش‌های وی برای شناساندن همسایه مهم ما ایران به مردم ترکیه به او تعلق گرفته است. او افزود: «ایران یکی از مهم‌ترین همسایگان ماست با فرهنگ و ادب کهن که ما باید سعی کنیم بیش‌تر همدیگر را بشناسیم.»

هیات داوران امسال این جایزه، متشکل از دوغان هیزلان، باشار باشاریر، متین جلال، یکتا کپان، فاوغ شویون همه از نویسندگان با سابقه ترکیه بودند که بررسی آثار منتشر شده پرداختند.

فروغ در سال‌های ۱۳۳۰ در ۱۶ سالگی با پرویز شاپور طنزپرداز ایرانی که پسرخاله مادر وی بود، ازدواج کرد. این ازدواج در سال ۱۳۳۴ به جدائی انجامید. حاصل این ازدواج، یک پسر به نام کامیار بود. فروغ پیش از [ازدواج](#) با شاپور، با وی نامه‌نگاری‌های [عاشقانه](#) ای داشت. این نامه‌ها به همراه نامه‌های فروغ در زمان ازدواج این دو و هم‌چنین نامه‌های وی به شاپور پس از جدائی از وی، بعدها توسط کامیار شاپور و عمران صلاحی در کتابی به نام «اولین تپش‌های عاشقانه قلبم» منتشر گردید.

پس از جدائی از شاپور، فروغ فرخ‌زاد، برای گریز از هیاهوی روزمرگی و محفلی، به سفر رفت. او در این سیر و سفر، کوشید تا با فرهنگ اروپا آشنا شود. با آن‌که زندگی روزانه‌اش به سختی می‌گذشت، به تئاتر و اپرا و موزه می‌رفت. وی در این دوره زبان ایتالیایی، فرانسه و المانی را آموخت. سفرهای فروغ به اروپا و آشنائی‌اش با فرهنگ هنری و ادبی اروپائی، ذهن او را بازتر کرد و زمینه‌ای برای دگرگونی فکری در او فراهم کرد.

فروغ با مجموعه‌های اسیر، دیوار و عصیان در قالب شعر نیمائی کار خود را آغاز کرد. سپس آشنائی با ابراهیم گلستان، نویسنده و فیلم‌ساز سرشناس ایرانی، و همکاری با وی، موجب تحول فکری و ادبی در فروغ شد. وی در بازگشت دوباره به شعر، با انتشار مجموعه تولدی دیگر، تحسین‌گسترده‌ای را برانگیخت. سپس مجموعه ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد را منتشر کرد تا جایگاه خود را در شعر معاصر ایران تثبیت کند.

نخستین مجموعه شعر فروغ، به نام اسیر به سال ۱۳۳۱ در حالی که هفده سال بیش تر نداشت از چاپ درآمد. دومین مجموعه اش دیوار را در بیست و یک سالگی چاپ کرد و به دلیل پاره ای سنت شکنی ها مورد نقد قرار گرفت. بیست و دو سال بیش تر نداشت که با وجود این انتقادات، سومین مجموعه شعرش عصیان منتشر کرد.

فروغ، رک و صریح و بی توجه به سنت ها و ارزش های اجتماعی موجود دوارن خود، حتی احساسات زنانه خود را که در واقع زندگی تجربی اش است توصیف می کند. گوشه گیری و اندوه و امید و ناامیدی و بی اعتمادی که در افکار او جمع شده بودند سراسر اشعارش فرا گرفته اند. بی گمان می توان گفت که چنین جسارت و صراحت تا آن زمان در اشعار زنان شاعر ایرانی سابقه نداشته است.

در مجموعه دیوار و عصیان نیز به بیان اندوه و تنهایی و زندگی در میان رویاهای تخیلی می پردازد و نسبت به همه سنت ها و اخلاقیات موجود، عصیان می کند.

فروغ از سال ۱۳۳۷ به کارهای سینمایی روی می آورد. در این دوران است که او با ابراهیم گلستان نویسنده و هنرمند آن روزگار همگام می شود و با هم در گلستان فیلم کار می کنند.

فروغ، در سال ۱۳۳۸، برای نخستین بار به انگلستان رفت تا در زمینه امور سینمایی و تهیه فیلم مطالعه کند. وقتی که از این سفر بازگشت به فیلم برداری روی آورد و در تهیه چند فیلم کوتاه با گلستان همکاری نزدیک و موثر داشت. در بهار ۱۳۴۱ برای تهیه یک فیلم مستند از زندگی جذامیان به تبریز رفت. فیلم «خانه سیاه» است که بر اساس زندگی جذامیان تهیه شده، یادگاری هنری سفرهای او به تبریز است. این فیلم در زمستان ۱۳۴۲ از فستیوال اوبرهاوزن ایتالیا جایزه بهترین فیلم مستند را به دست آورد.



فروغ پس از آن که در تهیه چندین فیلم با ابراهیم همکاری کرده بود در تابستان ۱۳۴۳ به ایتالیا، المان و فرانسه سفر کرد و زبان المانی و ایتالیایی را فرا گرفت. سال بعد سازمان فرهنگی یونسکو از زندگی او فیلم نیم ساعته تهیه کرد، زیرا شعر و هنر او در بیرون از مرزهای ایران به خوبی مطرح شده بود.

ابراهیم گلستان در مصاحبه ای با سعید کمالی دهقان از روزنامه گاردین در بهمن سال ۱۳۹۵ - پنجاه سال پس از درگذشت فروغ - گفت که رابطه او با فروغ دو طرفه بوده است. او درباره این که آیا فروغ تبدیل شده بود به یک عضو خانواده، گفت: «خانواده چیست؟ اصلا خانواده معنی ندارد. یک عضو شخصیت من.»

فروغ در مصاحبه ای در باره این جایزه گفته است:

«این جایزه برایم بی تفاوت بود. من لذتی را که باید می بردم از کار برده بودم. ممکن است یک عروسک هم به من بدهند. عروسک چه معنی دارد؟ جایزه هم عروسک است...»

در سال ۱۳۴۳ به آلمان، ایتالیا و فرانسه سفر می‌کند. سال بعد در دومین جشنواره سینمای مولف در پزارو شرکت می‌کند که تهیه‌کنندگان سوئدی ساختن چند فیلم را به او پیشنهاد می‌دهند و ناشران اروپایی مشتاق نشر آثارش می‌شوند. پس از این دوره، وی مجموعه تولدی دیگر را منتشر کرد. اشعار وی در این کتاب تحسین گسترده‌ای را برانگیخت.

فروغ درباره کتاب شعر «تولدی دیگر»، چنین گفته است:

«من همیشه به آخرین شعرم بیش‌تر از هر شعر دیگرم اعتقاد پیدا می‌کنم. دوره این اعتقاد هم خیلی کوتاه ست، بعد زده می‌شوم و همه چیز به نظرم ساده لوحانه می‌آید. من از کتاب (تولدی دیگر) ماه‌ها است که جدا شده‌ام. با وجود این فکر می‌کنم که از آخرین قسمت شعر (تولدی دیگر) می‌شود شروع کرد...»

در سال ۱۳۴۵ فروغ یک بار دیگر به ایتالیا سفر کرد و در دومین فستیوال فیلم (مولف) در شهر پزارو شرکت نمود. همین سال از کشور سوئد به او پیشنهاد کردند که به سوئد برود و در آن جا فیلم بسازد و فروغ این پیشنهاد را پذیرفت. باز در همین سال از چهار کشور آلمان و سوئد و انگلستان و فرانسه به فروغ پیشنهاد شد که اجازه دهد اشعارش را ترجمه و چاپ کنند... فروغ دیگر، یک چهره جانی شده بود.

تلاش جسورانه فروغ حرکتی تازه بود که با حال و هیجان انسان امروزی مناسبت دارد. سنت شکنی فروغ در آفرینش شعر، به خصوص در عاشقانه سرائی، رفتاری انتقادآمیز و معترضانه است که از طریق آن می‌توان تضادها و تبعیض‌های جامعه‌ای را که مردان در آن حاکم هستند و به مرد هویت برتری می‌بخشد کاهش داد. او این نوع تفکرات را شدیداً زیر سؤال می‌برد.

در حقیقت فروغ هرگز با روزگار خود سر سازگاری نداشت و نظم موجود آن را نپذیرفت و سنت‌ها و ارزش‌های حاکم بر جامعه را بارها در اشعارش به تمسخر گرفت و مورد انتقاد شدید قرار داد و بر علیه آن شورید:

«آیا شما که صورت تان را

در سایه نقاب غم‌انگیز زندگی

مخفی نموده‌اید

گاهی به این حقیقت یاس آور

اندیشه می‌کنید

که زنده‌های امروزی

چیزی به جز تفاله یک زنده نیستند؟...

و مصرف مدام مسکن‌ها

امیال پاک و ساده و انسانی را

به ورطه زوال کشانده است.

شاید که روح را

به انزوای یک جزیره نامسکون

تبعید کرده‌اند.»

عاطفه زنانه، نقشی اساسی در شکل‌گیری تفکر و نگرش فروغ ایفا کرد که در این شعر به خوبی نمایان است:

تمام روز در آئینه‌گریه می‌کردم

بهار پنجره‌ام را

به وهم سبز درختان سپرده بود
تنم به پيله تنهائيم نمى گنجيد
و بوى تاج كاغذيم
فضاى آن قلمرو بى آفتاب را
آلوده كرده بود...

فروغ وضعيت جامعه دوران خود را ناهنجار اجتماعى مى داند:

«گوش كن

وزش ظلمت را مى شنوى؟

من غريبانه به اين خوشبختى مى نگرم.

من به نوميدي خود معتادم.

گوش كن

وزش ظلمت را مى شنوى؟»

فروغ جامعه پردرد زمان خویش را به مردابی تشبیه می کند که محل «تخم ریزی» حشرات شده است. او بر این عقیده است که افکار فاسدی در جامعه رواج یافته است که تنها متعلق به اذهان مردگان است:

«چه مى تواند باشد مرداب؟!»

چه مى تواند باشد جز جای تخم ریزی حشرات فاسد؟!!

افكار سردخانه را جنازه هاى بادكرده رقم مى زنند...

در سرزمين قد كوتاهان

معیارهای سنجش

همیشه بر مدار صفر سفر کرده اند.»

فروغ در آخرین نامه ای که به برادرش *فریدون فرخزاد نوشت، در رابطه با بی صداقتی و ریاکاری جامعه زمان خویش چنین می گوید:

«این جا باید تو میان کسانی زندگی کنی که تمام زندگی مرا خرد و نابود کردند. این ها هیچ هستند! هیچ هستند! هیچ هستند!...»

فروغ نسبت به مردمی که بی تفاوت هستند و دوست و دشمن را تشخیص نمی دهند، انتقاد دارد؛ مردمی که فقط به فکر خود هستند و جز این، همه چیز برای آن ها بی اهمیت است:

«من از جهان بی تفاوتی فکرها و حرف ها و صداها مى آیم

و این جهان به لانه ماران مانند است

و این جهان پر از صدای حرکت پاهای مردمی است

که هم چنان که ترا مى بوسند

در ذهن خود طناب دار تو را مى بافند.»

به این ترتیب، عصبان و شورش در برابر قوانین تحمیلی اجتماع از خصوصیات برجسته شعر فروغ است. از این روست که «نه گفتن» و تسلیم محض نبودن یکی از خواسته های فردی و اجتماعی فروغ است که با وجود فضای سانسور و سرکوبی که در جامعه حاکم است، از بیان آن ها هراسی ندارد:

«من دلم می خواهد
که به طغیانی تسلیم شوم!
من دلم می خواهد
که بیارم از آن ابر بزرگ
من دلم می خواهد
که بگویم: نه! نه! نه! نه!»

فروغ در اشعارش به صراحت به معرفی زنان، علایق و تمایلات آنان می پردازد. زنانی که در شعر او از گروه های متفاوت جامعه هستند. او نخست، زنان خانواده اش را خطاب قرار می دهد:

«و خواهرم که دوست گل ها بود

و حرف های ساده قلبش را

وقتی که مادر او را می زد

به جمع مهربان و ساکت آن ها می برد

و گاه گاه خانواده ماهی ها را

به آفتاب و شیرینی مهمان می کرد.

او خانه اش در آن سوی شهر است.

او در میان خانه مصنوعی اش

با ماهیان مصنوعی اش

و در پناه عشق همسر مصنوعی اش

و زیر شاخه های درختان سیب مصنوعی

آوازهای مصنوعی می خواند

و بچه های طبیعی می سازد.

او هر وقت که به دیدن ما می آید، آبستن است.»

فروغ در جایگاه شاعر مساوات طلب و معترض، خود را نماینده زنان جامعه می داند و جسورانه در برابر برخی سنت های عقب مانده جامعه می ایستد. به باور او، آن ها زندگی زناشویی را تنها عرصه مهیا برای ابراز وجود خویش می پندارند:

«پرنده گفت: چه بوئی، چه آفتابی، آه

بهار آمده است

و من به جست و جوی جفت خویش خواهم رفت

پرنده کوچک بود.

پرنده فکر نمی کرد.

پرنده روزنامه نمی خواند.

پرنده قرض نداشت.

پرنده آدم ها را نمی شناخت.

پرنده روی هوا

و بر فراز چراغ های خطر
در ارتفاع بی خبری می پرید
و لحظه های آبی را
دیوانه وار تجربه می کرد.
پرنده، آه، فقط یک پرنده بود.»

فروغ گرایش نه تنها مردسالاری، بلکه همه افشار جامعه را به نقد می کشد که چرا نسبت به مسائل اجتماعی و آن چه
در پیرامون شان اتفاق می افتد، بی تفاوت شده اند:
«بیش از این ها، آه، آری،
بیش از این ها می توان خاموش ماند
می توان ساعات طولانی
با نگاهی چون نگاه مردگان، ثابت
خیره شد در دود یک سیگار...
می توان هم چون عروسک های کوکی بود
با دو چشم شیشه ای دنیای خود را دید
می توان در جعبه ای ماهوت
با تنی انباشته از کاه
سال ها در لابه لای تور و پولک خفت
می توان با هر فشار هرزه دستی
بی سبب فریاد کرد و گفت
آه، من بسیار خوشبختم.»

فروغ بر علیه تبعیض میان زن و مرد مبارزه می کند:
... آن داغ ننگ خورده که می خندید
بر طعنه های بیهوده، من بودم
گفتم که بانگ هستی خود باشم.
اما دریغ و درد که زن بودم
کودکی فروغ با روحیه نظامی گری و خشن پدرش، همواره از خشونت لبریز بود. فروغ در نقد پدرسالاری می نویسد:
شعر پدرم داد نزن
پدرم! کله صبح است! برو! داد نزن!
من که بیدار شدم، این همه فریاد نزن!
فروغ منتقد اشرافیت و مقامات هم بود و در اشعار بسیاری به اختلاف طبقاتی فاحش در عرصه اقتصادی - اجتماعی
جامعه انتقاد می کرد و بر این باور بود که روزی این شکاف اقتصادی - اجتماعی در میان افراد جامعه از میان خواهد
رفت:
«کسی از آسمان توپ خانه در شب آتش بازی می آید
و سفره را می اندازد و نان را قسمت می کند

و پیسی را قسمت می کند
و باغ ملی را قسمت می کند
و شربت سیاه سرفه را قسمت می کند و...»
فروغ به مثابه یک روشنفکر رادیکال و مترقی، حکومت شاه و حاکمیت سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را نقد می کند و
در شعر «کسی که مثل هیچ کس نیست»، می سراید:
«و می تواند حتی هزار را
بی آن که کم بیاورد از روی بیست میلیون بردارد.»
فروغ با امید به آینده روشن، از پایان یک دوره سخت و آغاز یک دوره جدید می گوید:
«به مادرم گفتم: دیگر تمام شد
گفتم: همیشه پیش از آن که فکر کنی، اتفاق می افتد.
باید برای روزنامه تسلیتی بفرستیم.
سلام ای غرابت تنهائی!
اتاق را به تو تسلیم می کنیم؛
چرا که ابرهای تیره همیشه
پیغمبران آیه های تازه تطهیرند
و در شهادت یک شمع
راز منوری است که آن را
آن آخرین و آن کشیده ترین شعله خوب می داند
ایمان بیاوریم
ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد
ایمان بیاوریم به ویرانه های باغ های تخیل
به داس های واژگون شده بیکار
و دانه های زندانی
نگاه کن که چه برفی می بارد...
شاید حقیقت آن دو دست جوان بود
آن دو دست جوان
که زیر بارش یک ریز برف مدفون شد
و سال دیگر، وقتی بهار
با آسمان پشت پنجره هم خوابه می شود
و در تنش فوران می کنند
فواره های سبز ساقه های سبک بار
شکوفه خواهد داد
ای یار! ای یگانه ترین یار!
ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد.»

فروغ درباره ایمان و اعتقاد و مذهب در عصر خود ، این گونه سروده است:

چه روزگار تلخ و سیاهی

نان نیروی رسالت را

مغلوب کرده بود

بیغمبران گرسنه و مفلوک

از وعده گاه های الهی گریختند

و بره های گمشده عیسی

دیگر صدای هی هی چوپانی را

در بهت دشت ها نشنیدند...

فروغ در شعری به نام «دلم گرفته است»، می سراید:

دلم گرفته است

به ایوان می روم و انگشتانم را

بر پوست کشیده شب می کشم

چراغ های رابطه تاریکند

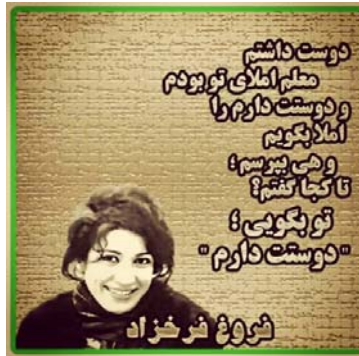
چراغ های رابطه تاریکند

کسی مرا به آفتاب معرفی نخواهد کرد

کسی مرا به میهمانی گنجشک ها نخواهد برد

پرواز را به خاطر بسپار

پرنده مردنی ست...



تولدی دیگر

همه هستی من آیه تاریکی ست

که ترا در خود تکرار کنان

به سحرگهان شکفتن ها و رستن های ابدی آه کشیدم، آه

من در این آیه ترا

به درخت و آب و آتش پیوند زدم

زندگی شاید

یک خیابان درازست که هر روز زنی با زنبیلی از آن می‌گذرد
زندگی شاید

ریسمانی ست که مردی با آن خود را از شاخه می‌آویزد
زندگی شاید طفلی ست که از مدرسه بر می‌گردد
زندگی شاید افروختن سیگاری باشد، در فاصله رخوتناک دو
هم آغوشی

یا عبور گیج ره‌گذری باشد
که کلاه از سر بر می‌دارد

و به یک ره‌گذر دیگر با لب خندی بی‌معنی می‌گوید «صبح بخیر»
زندگی شاید آن لحظه مسدودی ست

که نگاه من، در نی‌نی چشمان تو خود را ویران می‌سازد
و در این حسی است

که من آن را با ادراک ماه و با دریافت ظلمت خواهم آمیخت
در اتاقی که به اندازه یک تنهائی ست
دل من

که به اندازه یک عشق ست
به بهانه های ساده خوشبختی خود می‌نگرد
به زوال زیبایی گل‌ها در گلدان
به نهالی که تو در باغچه خانه مان کاشته‌ای
و به آواز قناری‌ها

که به اندازه یک پنجره می‌خوانند
آه...

سهم من این ست
سهم من این ست
سهم من،

آسمانی ست که آویختن پرده‌ای آن را از من می‌گیرد
سهم من پائین رفتن از یک پله متروک ست
و به چیزی در پوسیدگی و غربت و اصل گشتن
سهم من گردش حزن آلودی در باغ خاطره هاست
و در اندوه صدائی ان دادن که به من بگوید:

«دست هایت را

دوست می‌دارم»

دست‌هایم را در باغچه می‌کارم

سبز خواهم شد، می‌دانم، می‌دانم، می‌دانم

و پرستوها در گودی انگشتان جوهریم
تخم خواهند گذاشت
گوشواری به دو گوشم می آویزم
از دو گیلاس سرخ هم زاد
و به ناخن هایم برگ گل کوکب می چسبانم
کوچه ای هست که در آن جا
پسرانی که به من عاشق بودند، هنوز
با همان موهای در هم و گردن های باریک و پاهای لاغر
به تبسم های معصوم دخترکی می اندیشند که یک شب او را
باد با خود برد
کوچه ای هست که قلب من آن را
از محل کودکیم دزدیده ست
سفر حجمی در خط زمان
و به حجمی خط خشک زمان را آبستن کردن
حجمی از تصویری آگاه
که ز مهمانی یک آینه بر می گردد
و بدین سان ست
که کسی می میرد
و کسی می ماند
هیچ صیادی در جوی حقیری که به گودالی می ریزد، مرواریدی
صید نخواهد کرد.
من
پری کوچک غمگینی را
می شناسم که در اقیانوسی مسکن دارد
و دلش را در یک نی لبیک چوبین
می نوازد آرام، آرام
پری کوچک غمگینی
که شب از یک بوسه می میرد
و سحرگاه از یک بوسه به دنیا خواهد آمد

فروغ انسانی خودساخته و دارای نظر بود به طوری که صادق چوبک در گفت و گوئی با ابراهیم گلستان درباره فروغ،
در جائی به او می گوید: «به نظر من تاثیر بسیار در آگاهی و تکوین شخصیت هنری فروغ داشته اید و آشنائی فروغ با
شما نه تنها سبب شد او به کار فیلم سازی راه پیدا کند و فیلم «خانه سیاه» را بسازد؛ بلکه در شعر او نیز تحولی تازه پیدا
شد که به احتمال زیاد سر در آشنائی با شما دارد، گلستان در پاسخ چوبک با حالتی برافروخته و خشمگین جواب

می دهد که «نه اصلا این طور نیست آقای چوبک این حرف را نزنید. من به هیچ وجه نظر شما را قبول ندارم. آن چه شما در مورد فروغ گفتید، بی انصافی است زیرا او نان استعداد و نبوغ خود را می خورد.»

چوبک که از این جواب قانع نمی شود مجددا می گوید: «این عقیده شخصی من است و اطلاعاتی که به دست آورده ام سبب شده چنین قضاوتی داشته باشم. اما فراموش نکنید که چنین قضاوتی از ارزش فروغ نمی کاهد زیرا به دنبال آگاهی رفتن و کسب معرف و دانش کردن، کار هر کسی نیست و این شما بودید که کتاب خوب خواندن و جستجو کردن در کتاب را نشان دادید و این رغبت را در او برانگیختید.» گلستان باز هم با همان حالت بر افروخته در پاسخ به چوبک بلندتر می گوید: «نه آقا این چه حرفی ست که می زنی.»

چوبک باز هم می گوید «کاری که شما برای فروغ کردید، بیش از این ها بوده. یعنی شما به او علم کتاب خواندن و شناختن کتاب را آموختید که فقط از یک ذهن با تجربه برمی آید.» گلستان با حالتی ناراحت جواب می دهد: «که همان طور که گفتم چنین سخنانی در مورد فروغ بی انصافی و توهین به استعداد و توانایی های ذهن اوست.» و سپس با تواضع و فروتنی می افزاید: «اگر من چنان کیمیاگر قابلی بودم، می توانستم از ذغال خود الماس بسازم.»

فروغ، گفته است: «شعر امروز در گرایش های خود به سوی مطالب و مسائل اجتماعی نیاز به تلاشی جدی دارد تا بتواند خود را به مردم نزدیک کند.» به عقیده وی تنها در آثار نیما و یکی دو تن از شاعران است که به این موضوع؛ چه از لحاظ کاربرد واژگان و چه از نظر محتوا توجه شده است. نگاه فروغ، همواره متوجه دردها و رنج های جامعه ای است که در آن زندگی می کند. بی گمان تحت تاثیر چنین اندیشه ای است که فیلم «خانه سیاه» را که براساس زندگی جذامیان است را می سازد و برای تهیه این فیلم، مدتی را در جذام خانه تبریز و در میان جذامیان می گذراند و این خود نشان دهنده هم شهامت و هم توجه عمیقی است که او به انسان دارد.

فروغ در مورد ساخت این فیلم مستند از زندگی جذامیان در یک دهکده، می گوید: «خوشحالم که توانستم اعتماد جذامی ها را جلب کنم. با آن ها خوب رفتار نکرده بودند. هر کس به دیدارشان رفته بود. فقط عیب شان را نگاه کرده بود. اما من به خدا می نشستم سر سفره شان.

دست به زخم هایشان می زدم، دست به پاهایشان می زدم که جذام انگشتان آن را خورده است. این طوری بود که جذامی ها به من اعتماد کردند. وقتی از آن ها خداحافظی می کردم، مرا دعا می کردند. حالا هم که یک سال از آن روزها می گذرد عده ای از آن ها هنوز برای من نامه می نویسند و از من می خواهند که عریضه شان را به وزیر بهداشتی بدهم ... مرا حامی خودشان می دانند...»

وقتی فروغ برای ساخت فیلم «خانه سیاه است» به آسایشگاه بابا باغی تبریز رفت، حسین را از پدر و مادری مبتلا به جزام گرفت و با خود به تهران آورد و بزرگ کرد.

متن اشعار به کار رفته در این فیلم:

در هاویه کیست که تو را حمد می گوید ای خداوند؟

در هاویه کیست؟

نام تو را ای متعال خواهم سرانید

نام تو را با عود ده تار خواهم سرانید

زیرا که به شکلی مهیب و عجیب ساخته شده ام

استخوان هایم از تو پنهان نبود وقتی که در نهان به وجود می آمدم

و در اسفل زمین نقش بندی می گشتم

در دفتر تو همگی اعضای من نوشته شده
و چشمان تو ای متعال جنین مرا دیده است
چشمان تو جنین مرا دیده است
گفتم کاش مرا بال ها مثل کبوتر می بود
تا پرواز کرده راحتی می یافتم
هر آنینه به جایی دور می رفتم
و در صحرا مأوی می گزیدم
می شناختم به پناهگاهی از باد تند و طوفان شدید
زیرا که در زمین مشقت و شرارت دیده ام
دنیا به بطالت آبستن شده و ظلم را زائیده است
از روح تو به کجا بگریزم و از حضور تو کجا بروم
اگر بال های باد سحر را بگیرم و در اقصای دریا ساکن شوم
در آن جا نیز سنگینی دست تو بر من است
مرا باده سرگردانی نشانده ای
چه مهیب است کارهای تو
چه مهیب است کارهای تو
هنگامی که خاموش بودم جانم پوسیده می شد از نعره ای که تمامی روز می زدم
به یاد آور که زندگی من باد است
مانند مرغ سقای صحرا و بوم خرابه ها گردیده ام
و چون گنجشگ بر پشت بام، منفرد نشسته ام
مثل آب ریخته شده ام و مثل آنانی که از قدیم مرده اند
و بر مژگانم سایه موت است
بر مژگانم سایه موت است
مرا ترک کن مرا ترک کن
زیرا روزهایم نفسی است
مرا ترک کن پیش از آن که به جایی روم که از آن برگشتن نیست
به سرزمین تاریکی غلیظ
آه، ای خداوند، جان فاخته خود را به جانور وحشی مسپار
به یاد آور که زندگی من باد است
و ایام بطالت را نصیب من کرده ای
و در گرداگردم آواز شادمانی و صدای آسیاب و روشنایی چراغ نابود شده است
خوشا به حال دروگرانی که اکنون کشت را جمع می کنند و دست های ایشان
سنبله ها را می چیند
بیایید به آواز کسی که در بیابان بیراه می خواند گوش دهید

آواز کسی که آه می کشد و دست های خود را دراز کرده می گوید: وای بر من
زیرا که جان من به سبب جراحاتم در من بیهوش شده است
و تو ای فراموش شده روزها
که خویشتن را به قرمز ملیس می سازی
و به زیورهای زر می آرائی، و چشمان خود را به سرمه جلا می دهی،
به یاد آور که خود را عبث زیبایی داده ای
به سبب آوازی در بیابان بیراه
و یارانت که تو را خوار شمرده اند
وای بر ما، زیرا که روز رو به زوال نهاده است و سایه های عصر دراز می شوند
و هستی ما چون قفسی که پر از پرندگان باشد
از ناله های اسارت لبریز است
و در میان ما کسی نیست که بداند
که تا به کی خواهد بود
موسم حصاد گذشت و تابستان تمام شد
و ما نجات نیافتیم
مانند فاخته برای انصاف می نالیم و نیست
انتظار نور می کشیم و اینک، ظلمت است
و تو ای نهر سرشار که نفس مهر تو را می راند
به سوی ما بیا، به سوی ما بیا ...

فروغ فرخزاد در زمینه بازتاب عواطف و روحیات عمیق زنانه پیش تاز زنان شاعر است. او در زمینه بازتاب عواطف
زن، رنگ گوئی ویژه خود را دارد و هم در حوزه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی از دیدگاه يك زن شاعر بیان و پیام روشن
و آشکار مساوات طلبی دارد و مخالف تبعیض و نابرابری است.

فروغ به خوبی به مسأله صمیمیت و عاطفه عمیق شاعرانه آگاه است و می گوید:

«شاعر بودن یعنی انسان بودن. بعضی ها را می شناسم که رفتارشان هیچ ربطی به شعرشان ندارد. یعنی فقط وقتی
شعر می گویند که شاعر هستند، بعد تمام می شود؛ دو مرتبه می شوند يك آدم حریص شکموی تنگ نظر بدبخت حسود
حقیر. من حرف های این آدم را قبول ندارم. من به زندگی بیش تر اهمیت می دهم.»

فروغ، برخلاف موقعیت زن در جامعه سنتی ایران، نخست زنی عاشق و سرکش را تصویر کرد که در جامعه اخلاقی
با تحقیر و تکفیر رو به رو شد، و سپس تصویری از زن متفکر و قوی ارائه داد که هویت خویشتن را می شناخت.
در واقع هنر مجموعه ای از آثار یا فرآیندهای ساخت انسان است که در جهت اثرگذاری بر عواطف، احساسات و هوش
انسانی و یا به منظور انتقال یک معنا یا مفهوم خلق می شوند.

فروغ فرخ زاد، در ساعت ۴:۳۰ بعد از ظهر دوشنبه ۲۴ بهمن، ۱۳۴۵ هنگام رانندگی خودروی جیب ابراهیم گلستان،
در جاده دروس - قلعهک، برای تصادف نکردن با اتوموبیل مهدکودک، از جاده منحرف شد و جان باخت.

جسد فروغ فرخزاد، روز چهارشنبه ۲۶ بهمن با حضور نویسندگان و همکارانش در گورستان ظهیرالدوله به خاک سپرده شد. از جمله چهره های سرشناس ادبی و هنری چون ابراهیم گلستان، جلال آل احمد و احمد شاملو را در این مراسم شرکت کرده بودند.



مرگ غیرمنتظره فروغ فرخزاد، هنگامی رخ داد که شاعر تازه تولدی دیگر را آغاز کرده بود. «تولد دیگر» عنوان چهارمین مجموعه شعری است که فروغ در زمان حیات منتشر کرد و انتخاب این عنوان اتفاقی نبود. فروغ پس از انتشار سه مجموعه «اسیر»، «دیوار» و «عصیان» در مصاحبه ای می گوید: «من سی ساله ام و سی سالگی برای زن سن کمال است، اما محتوای شعر من سی ساله نیست، جوان تر است. این بزرگ ترین عیب من است. باید با آگاهی و شعور زندگی کرد. من مغشوش بودم.» این وی بسیار فروتنانه است. شعرهای «تولد دیگر»، همه پیش از سی سالگی شاعر سروده شده اند. مجموعه آخر شعرهای فروغ «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» نام دارد که هفت شعر او را در برمی گیرد.

آن چه که فروغ را از سایر شاعران به خصوص شاعران زن متمایز می کند نگاه او به جهان و انسان است. در اشعار این شاعر، به اندیشه هائی برمی خوریم که به واقع می توان آن ها را با افکار نه تنها متفکران و شاعران بزرگ ایرانی مقایسه کرد؛ بلکه با تامل می شود نمونه ها و مشابهاتی در بین آراء متفکران غربی با فروغ نیز یافت.

فروغ می گوید: گفتن یک شعر خوب همان قدر دقت و کار و زحمت می خواهد که یک کشف علمی. به یک چیز دیگر هم معتقدم و آن «شاعر بودن در تمام لحظه های زندگی است».

تلاش او در چنان زمانه ای برای مطرح کردن تساوی حقوق میان مردان و زنان، به تفکر عمیق و جسارت فوق العاده ای نیاز داشت.

شعر و افکار فروغ با حکومت اسلامی، کم ترین هم خوانی نداشت از این رو، تا سال های طولانی کتاب های فروغ دیگر تجدید چاپ نشدند و حتی نام او را از کتاب ها حذف کردند. اما با این وجود، اشعار او دست به دست می گشت و به همین دلیل، فروغ برای جامعه ایران، چهره بسیار آشنائی است.

به این ترتیب فروغ فرخزاد، امروز در جامعه ادبی ایران به عنوان شاعر جایگاهی بسیار فراتر از سال ها و دهه های قبل یافته است. شعرهای جسورانه او، با استقبال بی سابقه نیروی جوان تحصیل کرده مواجه شده است. از این منظر، فروغ زنده است و در سراسر جامعه ما حضور فعالی دارد!

نهایتاً آن چه که مجموعه آثار به جا مانده از فروغ می توان گفت، این است که اهمیت اصلی در ارزیابی این شخصیت متوجه طرز نگاه او از یک سو به ادبیات به خصوص شعر و هنر و از سوی دیگر سرنوشت انسان است. خود او به این زمینه ها بسیار علاقه داشته به طوری که علاوه بر فعالیت های هنری یاد شده به بازیگری هم پرداخت و بازی

بسیار هنرمندانه ای در نمایشنامه شش شخصیت در جستجوی نویسنده اثر لوئیجی پیراندلو با کارگردانی پری صابری در سال ۱۳۴۲ ارائه داد.

از فروغ علاوه بر تعدادی شعر، دو سناریو برای فیلم، یک رمان نیمه تمام و تعدادی تابلو و طرح نقاشی به یادگار مانده است.

آخرین اثر فروغ، «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد است»، که پس از مرگ او منتشر شد. آرزوی فروغ از زبان خودش: «آرزوی من آزادی زنان ایران و تساوی حقوق آن ها با مردان است» «من به رنج هائی که خواهرانم در این مملکت در اثر بی عدالتی مردان می برند، کاملا واقف هستم و نیمی از هنرم را برای تجسم دردها و آلام آن ها به کار می برم.»

دوشنبه بیست و هشتم بهمن [دلو] ۱۳۹۸ - هفدهم فروری ۲۰۲۰

*آخرین نامه فروغ به فریدون فرخزاد برادرش هنگامی که قصد برگشت از المان به ایران را داشت نمی دانی چه قدر غصه دار هستم و قلبم چه قدر گرفته. ممکن است تا آمدن شماها من خفه شده باشم! فایده اش چیست؟ فایده تمام این کارها چیست؟

تا حالا من خوشحال بودم که اقلا تو از آن جا راضی هستی و کار می کنی و کارت این همه موفقیت پیدا کرده، حالا تو برمی گردی و تمام نصایح من در تو اثری نداشته حیف!...

این جا باید تو میان کسانی زندگی کنی که تمام زندگی مرا خرد و نابود کردند. این ها هیچ هستند هیچ هستند هیچ هستند... این هائی که امروز صد دفعه عکس تو را توی مجلات شان چاپ می کنند و به زور به خورد آن بقیه می دهند و فردا هیچ کاری ندارند غیر از آن که هر جا می نشینند از تو بد بگویند و هر جا می نویسند از تو بد بنویسند... من نمی دانم قدرت تحمل تو چه اندازه است؟ من میان این ها زندگی کرده ام، میان این ها مرده ام تا توانسته ام خودم باشم ولی تو...؟

من مثل تو عاشق گرد و خاک کوچه مان و بچه گداهای خیابان امیریه و کبوترها و سگ ها و گل های آفتاب گردان هستم ولی تو برای که می خواهی این ها را تعریف کنی؟

تو از طریق سادگیت و احساسات پاک و بچه گانه ات زندگی می کنی و این ها با مسخره کردن همین احساسات تو نان خواهند خورد.

من به این چیزها عادت کرده ام و این دلچک ها را خوب می شناسم، تو هم بیا تا آن ها را بهتر بشناسی. منتظر آمدن تو و آبنای عزیزم هستم. به هر جهت اولین کسی که در فامیل ما می میرد من هستم و بعد از من نوبت توست و من این را می دانم.

قربانت فروغ

سه شنبه ۲۳ مهر [میزان] ۱۳۳۸